

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برخوان کتب اربعه<sup>۱</sup> از روی نیاز      پرهیز کن از مثنوی و گلشن راز<sup>۲</sup>

### داستان آیت الله بروجردی

﴿ آیت الله بروجردی رحمته : گاهی صدایی می شنیدم راهنماییم می کرد که قائلش را نمی دیدم ، و این صداها زیاد تکرار می شد تا آن اواخر هم بود . در دوران توقّفم در بروجرد ، مدتی بعد ظهرها موقع خواب کتاب مثنوی را مطالعه می کردم ، روزی در همین حالت که آن کتاب را نگاه و مطالعه می کردم ، چه قدر گذشت نمی دانم ، ناگهان در حالتی که قطعاً در خواب نبودم صدایی به گوشم رسید که کسی این عبارت را گفت : راه را گم کرده است ! چون این صدا را شنیدم سراسیمه برخاستم بینم گوینده کیست ، ولی هر چه تفحص کردم دیدم کسی از اهل منزل نبوده و همه در خوابند و به یقین بر من ثابت شد که آن هاتف غیبی بوده است . و این کلام چنان اثر عمیقی روی من گذاشت که مرا تکان داد و همان جا آن کتاب را بسته و به کنار گذاشتم و یکسره توجّه به بیانات خاندان نبوّت و رسالت کردم . . . .<sup>۳</sup>

۱ . کتب اربعه : کافی ( ثقة الإسلام کلینی رحمته ) ، من لایحضره الفقیه ( شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی رحمته ) ، تهذیب و

إستبصار ( شیخ طوسی رحمته )

۲ . شیخ الإسلام مولی طاهر قمی ، سفینة النجاة ص ۱۳۷

۳ . مدارک : ✓ شکوه فقاقت ، یادنامه مرحوم آیت الله حاج آقا حسین بروجردی ص ۳۳ و ۳۴ چاپ اول ۱۳۷۹ انتشارات دفتر

## مساجد و اهل آن

ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند      در جفای اهل دل جد می‌کنند  
آن مجاز است این حقیقت ای خران      نیست مسجد جز درون سروران  
مسجدی کآن اندرون اولیاست      سجده‌گاه جمله است آن جا خداست<sup>۴</sup>

☞ در این شعر مثنوی هم به مؤمنان جسارت کرده ، و هم مساجد را مورد اهانت قرار داده است . . . شاید جهت دشمنی او با مسجدیان و مسجد ، فشار علما و مردم متشرع بر مراد او شمس تبریزی بوده که باعث فرار او شده و عاقبت به کشته شدن او انجامید گفتار و رفتار پیغمبر ﷺ و صحابه گرام و ائمه اطهار و اصحاب ابرار و علماء اخیار نسبت به تعظیم مسجد معلوم و ضروری است و احتیاج به بیان ندارد<sup>۵</sup>.

☞ بی‌شبهه مساجد در پیش اهل خانقاه ، قدری و اعتباری ندارد ، و بنابراین است که ملای رومی در مثنوی گفته : ابلهان تعظیم . . . بدان که از این کلام کفر صاحبش از دو جهت لازم می‌آید : یکی آن که دل اهل خانقاه را ، منزل خدا و سجده‌گاه خلق دانسته ، و دیگر آن که استخفاف به حرمت مساجد که ، نزد خدا به غایت محترم است ، رسانیده ، و احادیث اهل بیت اطهار ﷺ در بیان فضل مساجد بسیار است<sup>۶</sup>.

تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم . به نقل از یکی از تلامذه بزرگ ایشان که جزء اعلام و از مراجع مشهور عصر می باشند .

۴ اعتقادات دین اسلام ص ۴۷ و ۴۸ به نقل از آقای علوی بروجردی .

۵ . مثنوی دفتر ۲ ص ۳۶۸ حکایت کردن پیری پیش طیب از رنجوری خود .

۶ . نقدی بر مثنوی ص ۴۵۵ تا ۴۵۷ .

۶ . تحفة الاخیار ص ۲۰۶ و ۲۰۷ .

## مولوی و تحقیر عقل و استدلال

☞ قهراً این‌ها برای بحث و استدلال و منطق، ارزشی قائل نیستند، مولوی می‌گوید:

پای استدلالیان چوبین بود      پای چوبین سخت بی تمکین بود...<sup>۷</sup>

☞ غرض ملای رومی از این ابیات، مذمت عقل و دلیل و استدلال است، عقلاء را

تشبیه به کوران کرده<sup>۸</sup> و دلیل‌ایشان را بر عصا تشبیه نموده، و اهل عشق را بینا دانسته، و گفته که تا بینایان نباشند، کوران به عصا به جایی نتوانند رسید.

شک نیست در این‌که این کلام نامعقول است و آن عاشقانی که ملا ایشان را بینا دانسته،

از کوران کورترند، ایشان کوران بی‌عصایند، عقل و فکر و استدلال را چون توان

مذمت کرد؟! و حال آن‌که حق تعالی در چندین آیه از قرآن اولوالالباب را که عاقلانند

به تفکر مدح نموده، و از آن جمله فرموده: **وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** و

گفته که: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ**<sup>۹</sup>.

یعنی در خلق آسمان و زمین و آمدن و رفتن شب و روز دلیل‌هاست، از برای کسانی که،

عاقلانند، پس مذمت عقل و عاقل و استدلال، که ممدوح خدا باشند محض سفاهت و

بی‌عقلی است، و تشبیه عقلا به کوران و تشبیه دلیل‌ایشان به عصا به غایت قبیح است،

<sup>۷</sup>. مرحوم استاد مطهری، انسان کامل ص ۱۵۰. مثنوی دفتر ۱ ص ۱۲۵ نالیدن ستون حنانه...

<sup>۸</sup>. در ابیات بعدی صاحبان عقل را، کوران، و قطب‌های صوفیه را بینایان و دیده‌بانان دانسته است، ابیات را جهت اختصار حذف

نمودیم، در صورت لزوم به مثنوی مراجعه نمایید.

<sup>۹</sup>. سوره آل عمران ۱۹۱، ۱۹۰.

و تشبیه مناسب ، این است که مذکور می‌سازیم :

بدان که عقل به منزله کشتی است که دریای تکلیف را بدون آن ، قطع نمودن ممکن نیست ، و پیغمبران و امامان به منزله کشتیبانند ، بی شک کشتی بی کشتیبان کسی را از خطر دریا نمی‌رهاند ، از این جهت است که جماعتی از عقلا مثل افلاطون و ارسطو و امثال ایشان ، که بر کشتی عقل خود اعتماد نمودند ، و پیروی انبیاء (علیهم السلام) که کشتی بانانند ، نمودند ، در بحر ضلالت غرق گردیدند و غلط‌های عظیم کردند.<sup>۱۰</sup>

<sup>۱۰</sup> . علامه مولی محمد طاهر قمی رحمته الله، تحفة الأخیار ص ۳۰۵ و ۳۰۶ .

<sup>۱۱</sup> . عقل در عرفان :

- انسان کامل اسلام با انسان کامل عرفان در این جهت فرق می‌کند . عقل در انسان کامل اسلام رشد و نمو کرده و در کمال احترام است ، در صورتی که در انسان کامل عرفان ، عقل تحقیر می‌شود .
- در مکتب عرفان یک چیزهایی تحقیر شده است که اسلام با آن تحقیرها موافق نیست . . . در عرفان خیلی علم و عقل تحقیر شده است .
- عرفا بیش از اندازه عقل را تحقیر کرده‌اند و گاهی . . . تا حد بی‌اعتبار بودن عقل هم جلو رفته‌اند . . . یعنی اساساً تفکر و تعقل و منطق و استدلال و برهان را سخت بی‌اعتبار معرفی کرده‌اند ، تا آن‌جا که آن را حجاب اکبر هم نامیده‌اند .
- ما اگر منطق قرآن را در یک طرف و منطق عرفان را در باب عقل در طرف دیگر بگذاریم ، این‌ها با یکدیگر خوب نمی‌خوانند .
- عرفا که گرایششان به ارزش عشق است ، اصلاً گرایش ضد عقل دارند و رسماً با عقل مبارزه می‌کنند . . . پس از نظر این‌ها اساساً انسان و انسانیت عبارت از عشق می‌شود و عقل به دلیل این‌که عقال و پای‌بند است ، به کلی محکوم می‌شود .
- مکتب عشق اساساً مکتب عقل را تحقیر می‌کند .

- عرفا همیشه مستی را . . . بر عقل ترجیح می‌دهند . . . توحید نزد آن‌ها معنی دیگری دارد . توحید آن‌ها وحدت وجود است ، توحیدی است که اگر انسان به آن‌جا برسد همه چیز شکل ( حرفی و غیر اصیل ) پیدا می‌کند ، در این مکتب انسان کامل در آخر ، عین خدا می‌شود ، اصلاً انسان کامل حقیقی خود خداست و هر انسانی که انسان کامل می‌شود از خودش فانی می‌شود و به خدا می‌رسد .

## مولوی و سقوط تکلیف

❖ در ابتدای دفتر پنجم مثنوی می گوید : شریعت همچون شمعی است که راه می نماید بی آن که شمعی به دست آری راه رفته نشود و کاری کرده نگردد . چون در راه آمدی این رفتن تو طریقت است . و چون به مقصود رسیدی آن حقیقت است جهت آن که فرموده اند لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع<sup>۱۲</sup> . . .<sup>۱۳</sup>

❧ بدان که حاصل این کلام ملا این است که چون کسی به حقیقت رسد یعنی از طریق ریاضت بر او ظاهر شود که حق تعالی عین و حقیقت جمیع اشیاء است ، تکلیف از وی ساقط شود زیرا که غرض از تکلیف ، رسیدن به حقیقت است ، پس چون غرض حاصل شود ، تکلیف ساقط گردد . . . اعتقاد قبیح این طایفه این است که تا به معرفت و حقیقت نرسیده اند ، مقید به شریعت هستند و چون به معرفت و حقیقت رسند ، شریعت از ایشان ساقط شود و مقید به شریعت نباشد . . . مخفی نماند که این مقام را ، مقام بی رنگی نیز می گویند . و بی شبهه این قول کفر و الحاد و زندقه است ، و مخالف ضروری دین اسلام است ، بلکه مخالف جمیع ادیان است و مذهب حق این است که : عمل به شریعت تا روز مرگ ، بر همه کس واجب و متحتم است . . .<sup>۱۴</sup>

<sup>۱۲</sup> . اگر حقایق آشکار شود شرایع باطل می گردد .

<sup>۱۳</sup> . مثنوی ، ابتدای دفتر ۵ ص ۸۲۰ .

<sup>۱۴</sup> . علامه مولی محمد طاهر قمی رحمته ، تحفة الاخیار ص ۲۵۰ تا ۲۵۳ .

شکی نیست که اعتقادات مذکوره ، و استحلال<sup>۱۵</sup> ترک عبادات از برای مکلفین با استجماع شرایط ، موجب کفر است به اجماع مسلمین ، بلکه به ضرورت دین ، و هیچ یک از پیغمبران و اوصیاء ایشان و صلحا مؤمنان با بلوغ و عقل و حصول شرایط تکلیف ترک واجبات ننموده‌اند ، و مستحل ترک عبادت نشده‌اند .

و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با کمال ضعف و نقاهت در مرض موت ترک نماز نفرموده ، نشسته نماز گزارد .

و همچنین شاه ولایت بعد از خوردن ضربت شهادت نماز را نشسته بجا آورد . و این ملاعین افعال معصومین علیهم السلام را حمل بر اراده تعلیم و تفهیم امت می‌نمایند و این باطل است به ضرورت<sup>۱۶</sup> ، بلکه نماز شب و وتر بر امت سنت است و بر حضرت رسالت واجب است ، به نص کتاب و سنت و اجماع مسلمین ...<sup>۱۷</sup>

## حکایت جعلی موسی و شبان

دید موسی یک شبانی را به راه

کو همی گفت ای خدا و ای اله

تو کجایی تا شوم من چاکرت

چارقت دوزم کنم شانه سرت ...<sup>۱۸</sup>

شک نیست در این که امر به معروف و نهی از منکر از اعظم واجبات است ، و بی‌شبهه ، کفر از اکبر منکرات است ، پس چون تواند بود که به محض این که موسی علیه السلام

<sup>۱۵</sup> . حلال شمردن .

<sup>۱۶</sup> . باید به این گمراهان گفت که : چرا بر شما ، مانند انبیاء ، تعلیم و تفهیم امت لازم نباشد ؟ !

<sup>۱۷</sup> . علامه بهبهانی رحمته الله علیه ، خیراتیة ج ۲ ص ۹ .

<sup>۱۸</sup> . مثنوی دفتر ۲ ص ۳۰۳ مناجات کردن شبان با حق تعالی در عهد موسی ع . بقیه ابیات را جهت اختصار نیاوردیم .

شبان را از کلمات کفر منع کند حق تعالی با وی عتاب کند ، و او را ملامت نماید ، و بعد از آن پیغمبر جلیل‌القدر در بیابان بگردد ، و شبان را پیدا کند و او را مژده دهد ، و رخصت نماید ، و به وی بگوید که هرچه خواهی از کلمات کفر بگو ، و آن شبان با وجود کفر و زشتی اعتقاد ، به معراج رود ، از سدرۃ المنتهی بگذرد ، و صد هزار ساله راه آن طرف سدرۃ المنتهی برود . . .

و شک نیست در این که این اعتقاد مخالف مذهب اسلام است ، و بی‌شبهه این نوع حکایات را ملاحظه و زنادقه ، به قصد استخفاف به حال انبیاء و اوصیاء و علماء ساخته‌اند ، و جهل را بر علم و معرفت ترجیح داده‌اند ، و امر به معروف و نهی از منکر که از ضروریات دین اسلام است ، نزد این جماعت حُسنی ندارد<sup>۱۹</sup> .

**س :** آیا داستانی را که مولوی به صورت نظم در آورده که شبانی با زبان عامیانه با خدا مناجات می‌کرد و حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام با او تندی نمودند ، صحیح است و آیا از روایت و حدیثی رسیده ؟

**ج :** به نظر می‌رسد این داستان یک داستان تخیلی باشد<sup>۲۰</sup> .

## چاوش یا چاکر خواندن انبیاء الهی

حضرت موسی و حضرت عیسی عَلَيْهِمَا السَّلَام را چاوشان در گاه شمس تبریزی می‌داند

<sup>۱۹</sup> . علامه مولی محمد طاهر قمی رحمته ، تحفة الأخیار ص ۳۱۲ و ۳۱۳ .

<sup>۲۰</sup> . آیت الله مکارم شیرازی ، استفتاء خصوصی کتبی ۸ / ۵ / ۱۳۸۳

عیسیٰ و موسیٰ کہ باشد چاوشان درگہش      جبرئیل اندر فسونش سحر مطلق می زند<sup>۲۱</sup>

## شیطان پرستی

ملای رومی اخلاص خود را بہ شیطان با این ابیات نشان می دهد :

ترک سجده از حسد گیرم کہ بود      آن حسد از عشق خیزد نز جحود  
 ہر حسد از دوستی خیزد چنین      کہ شود با دوست گیری ہمنشین<sup>۲۲</sup>

## وضو بہ روش سنی

ملای رومی وضو را بہ روش سنی تعلیم می دهد :

اندرین بودند کآواز صلا      مصطفیٰ بشنید از سوی علا  
 خواست آبی و وضو را تازہ کرد      دست و رو را شست او زآن آب سرد  
 ہردو پا شست و بموزہ کرد رای      موزہ را بر بود یک موزہ ربای<sup>۲۳</sup>

## اعتقاد بہ وحدت وجود

کہ علامہ مجلسی رحمۃ اللہ علیہ: یا ملای روم را شفیع خواہی کرد کہ می گوید : . . . و در ہیچ  
 صفحہ ای از صفحہ های مثنوی نیست کہ اشعار بہ جبر یا وحدت وجود<sup>۲۴</sup> یا سقوط عبادات  
 یا غیر آن ہا از اعتقادات فاسدہ نکرده باشد<sup>۲۵</sup>.

<sup>۲۱</sup> . کلیات شمس غزل ۷۳۸ ص ۲۱۱ عیسیٰ و موسیٰ کہ باشد چاوشان درگہش . . . بنا بہ نقل برخی بزرگان از بعضی نسخہ ہا بہ  
 جای چاوشان چاکران ذکر شدہ است .

<sup>۲۲</sup> . مثنوی دفتر ۲ ص ۳۴۶ دوم بار جواب گفتن ایلیس معاویہ را . . .

<sup>۲۳</sup> . مثنوی دفتر ۳ ص ۵۶۰ ربودن عقاب موزہ رسول ص را . . .

<sup>۲۴</sup> . ہمہ خدایی یا خدا ہمہ ای .

<sup>۲۵</sup> . عین الحیات ج ۲ ص ۴۵۷ .



می گوید : با مریدان آن فقیر محتشم

بایزید آمد که یزدان نک منم

گفت مستانه عیان آن ذو فنون

لا إله إلا أنا ها فاعبدون<sup>۲۶</sup>

علامه بهبهانی رحمته الله: شک نیست که قائل این قول کافر است ، بلکه کافر است کسی که اعتقاد داشته باشد که قائل این قول کافر نیست ، بلکه کافر است کسی که در کفر قائل این قول شک داشته باشد . و در حدیث صحیح گذشت که هر که تأویل کلام صوفیان کند از صوفیان است و تمام صوفیان مخالف ائمه و شیعیان اند<sup>۲۷</sup>.

اشعار ملا در زمینه وحدت وجود فراوان است :

- ☛ بود أنا الحق در لب منصور نور
- ☛ بود أنا الله در لب فرعون زور<sup>۲۸</sup>
- ☛ لا إله گفت و إلا الله گفت
- ☛ گشت لا إلا الله و وحدت شکفت<sup>۲۹</sup>
- ☛ جمله تصویرات عکس آب جوست
- ☛ چون بمالی چشم خود ، خود جمله اوست<sup>۳۰</sup>
- ☛ دو مگوی و دو مدان و دو مخوان
- ☛ بنده را در خواجه خود محو دان<sup>۳۱</sup>
- ☛ و ...<sup>۳۲</sup>

<sup>۲۶</sup> . مثنوی دفتر ۴ ص ۷۳۴ قصه سبحانی ما أعظم شأنی گفتن ابا یزید . . .

<sup>۲۷</sup> . خیراتیه ج ۲ ص ۵۸ .

<sup>۲۸</sup> . مثنوی دفتر ۲ ص ۲۳۵ گمان بردن کاروانیان که مگر بهیمه صوفی رنجور است .

<sup>۲۹</sup> . مثنوی دفتر ۶ ص ۱۱۲۹ رجوع به قصه فقیر گنج طلب .

<sup>۳۰</sup> . مثنوی دفتر ۶ ص ۱۱۶۹ استغفار کردن آن غریب از اعتماد بر مخلوق .

<sup>۳۱</sup> . مثنوی دفتر ۶ ص ۱۱۷۱ استغفار کردن آن غریب از اعتماد بر مخلوق .

<sup>۳۲</sup> . برخی از عبارات دیگر ملای رومی در وحدت وجود :

☛ مثنوی دفتر ۴ ص ۷۳۶ : نقش او فانی و او شد آینه

☛ مثنوی دفتر ۶ ص ۱۰۶۵ : این دویی اوصاف دیدهی احوست

☛ مثنوی دفتر ۵ ص ۹۲۹ و ۹۳۰ : کان دعای شیخ نی چون هر دعاست

☛ مثنوی دفتر ۴ ص ۷۳۴ : با مریدان آن فقیر محتشم

و نیز ملای رومی کینه خود را از مخالفین وحدت وجود آشکار می کند و می گوید :

چون أنا الحق گفت شیخ و پیش برد	پس گلوی جمله کوران را فشرد
چون انای بنده شد لا از وجود	پس چه ماند هین بیندیش ای عنود
گر ترا چشمست بگشا در نگر	بعد لا آخر چه می ماند دگر
ای بریده آن لب و حلق دهان	که کند تُف سوی ماه آسمان
سوی گردون تُف نیابد مسلکی	تُف به رویش باز گردد بی شکی
تا قیامت تُف بر او بارد ز رب	همچو تبت بر روان بولهب <sup>۳۳</sup>

### علت درهم و برهم بودن مطالب مثنوی<sup>۳۴</sup>

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق	نیست فردا گفتن از شرط طریق
تو مگر خود مرد صوفی نیستی	نقد را از نسیه خیزد نیستی
گفتمش پوشیده خوشتر سرّ یار	خود تو در ضمن حکایت گوش دار
خوش تر آن باشد که سرّ دلبران	گفته آید در حدیث دیگران
گفت مکشوف و برهنه بی غلول	باز گو رنجم مده ای بوالفضول
پرده بردار و برهنه گو که من	می نگنجم با صنم در پیرهن
گفتم ار عریان شود او در عیان	نی تو مانی نی کنارت نی میان <sup>۳۵</sup>

❖ کلیات شمس ، رباعیات ص ۱۰۳۱ ش ۶۰۴ : تا بنده ز خود فانی مطلق نشود

❖ کلیات شمس ، رباعیات ص ۱۰۲۶ ش ۵۲۹ : از یاد خدای ، مرد مطلق خیزد

❖ کلیات شمس ، رباعیات ص ۱۰۵۱ ش ۸۶۱ : یاران یاران ز هم جدایی مکنید

❖ کلیات شمس ، رباعیات ص ۱۰۸۰ ش ۱۲۳۹ و ۱۲۴۲ : ذات تو ز عیبها جدا دانستم

❖ کلیات شمس ، رباعیات ص ۱۰۹۸ ش ۱۴۶۷ : در دیده ما نگر جمال حق بین

❖ کلیات شمس ، رباعیات ص ۱۱۲۰ ش ۱۷۶۱ . ای نسخه نامه الهی که تویی

❖ کلیات شمس ، رباعیات ص ۱۰۱۷ ش ۴۲۲ . من محو خدایم و خود آن من است

<sup>۳۳</sup> . مثنوی دفتر ۶ ص ۱۱۲۲ جواب مرید و زجر کردن آن طعانه

<sup>۳۴</sup> . مطالب را درهم و برهم می آورد که به اصطلاح سر یار یا همان عقیده کفری خود ( وحدت وجود ) را پنهان کند .

<sup>۳۵</sup> . ملّای رومی به اصطلاح هم تقیه کرده و هم وحدت وجود را ثابت کرده .

آرزو می خواه لیک اندازه خواه  
 آفتابی کز وی این عالم فروخت  
 تا نگردد خون دل و جان جهان  
 فتنه و آشوب و خون ریزی مجو  
 بر نتابد کوه را یک برگ کاه  
 اندکی گر بیش تابد جمله سوخت  
 لب بدوز و دیده بر بند این زمان  
 بیش از این از شمس تبریزی مگو<sup>۳۶</sup>

## اهانت به زائر حسینی علیه السلام

و نیز مولوی گفته :

کورکورانه مرو در کربلا      تا نیفتی چون حسین اندر بلا<sup>۳۷</sup>

این بیت در جلد اول و دوم خیراتیه آمده است<sup>۳۸</sup>، اما در فهرست ابیات میرخوانی و نسخه انتشارات وصال دیده نشد، در نسخه نیکلسون هم در فهرست اماکن و اسامی دیده نشد، اما این دو شعر موجود است :

هین مرو گستاخ در دشت بلا      هین مرو کورانه اندر کربلا  
 که ز موی و استخوان هالکان      می نیابد راه پای سالکان<sup>۳۹</sup>

علامه بهبهانی رحمته الله علیه : پس آن خر صالحان می گویند که مراد مولوی از حسین در شعرش :

کورکورانه مرو در کربلا . . . حصین بن نمیر است . . .

و این تأویل بسیار بعید بلکه غلط است، اولاً . . . و ثانیاً آن که حسین در شعر مولوی به

سین است به اتفاق نسخه‌ها . . .<sup>۴۰</sup>

<sup>۳۶</sup> . مثنوی دفتر ۱ ص ۱۴ بردن پادشاه طیب غیبی را بر سر بیمار .

<sup>۳۷</sup> . خیراتیه ج ۱ ص ۱۵۵ و ج ۲ ص ۴۹ و ۲۰۸ .

<sup>۳۸</sup> . ملاهادی سبزواری در شرح مثنوی ج ۲ ص ۴۸ آورده از بعضی نسخ، نقل کرده‌اند که تا نیفتی چون حسین اندر بلا . . .

<sup>۳۹</sup> . مثنوی دفتر ۳ ص ۴۴۵ تمنا کردن هاروت و ماروت آمدن بر زمین را .

<sup>۴۰</sup> . خیراتیه ج ۲ ص ۲۰۸ .

از عبارت خیراتیة این گونه برداشت می شود که بیت کورکورانه مرو در کربلا . . . در تمام نسخه های رایج تا زمان تألیف خیراتیة ، در مثنوی موجود بوده و به مرور در نسخه های جدید از مثنوی حذف گردیده است .

## اهانت به حضرت ابراهیم علیه السلام

گفت هَذَا ربی ابراهیم راد	چون که اندر عالم وهم اوفتاد . . .
مرد ایقان رست از وهم و خیال	موی ابرو را نمی گوید هلال
و آن که را نور عمر نبود سند	موی ابروی کثری راهش زند <sup>۴۱</sup>

☞ ملاحظه نما که پیغمبر اولوالعزم را ، نسبت از راه رفتن ، به مجرد وهم و خیال

می دهد .<sup>۴۲</sup>

## توهین به شیعیان سبزوار

در قصه ای طولانی مثنوی می گوید :

شد محمد الب الغ خوارزمشاه	در قتال سبزواری بی پناه
تنگشان آورد لشکرهای او	اسپهش افتاد در قتل عدو
سجده آوردند پیشش کالآمان	حلقه مان در گوش کن وابخش جان . . .
گفت نرهانید از من جان خویش	تا نیاریدم ابوبکری پیش
تا مرا بوبکر نام از شهرتان	هدیه نارید ایر میده امتان . . .
کی بود بوبکر اندر سبزوار	یا کلوخ خشک اندر جویبار . . .
سبزوار است اینجهان و مرد حق	اندر اینجا ضایعست و ممتحق
هست آن خوارزمشه شاه جلیل	دل همی خواهد از این قوم رذیل . . . <sup>۴۳</sup>

<sup>۴۱</sup> . مثنوی دفتر ۵ ص ۹۵۰ پاسخ دادن رویاه مر آن خر را

<sup>۴۲</sup> . آیت الله مصلاهی یزدی . رساله ای در نقد مثنوی ص ۵۶۶ .

<sup>۴۳</sup> . مثنوی دفتر ۵ ص ۸۶۲ تا ۸۶۵ حکایت محمد خوارزم شاه که شهر سبزوار را بگرفت

محمد خوارزمشاه سنی<sup>۴۴</sup>، شهر سبزوار را که اهل شهر و حاکم آن شیعه بودند مسخر کرد، اهل شهر امان خواستند، گفت: اگر یک ابوبکر نام بیاورید به احترام او امان می‌دهم، سه شبانه روز جستجو کردند تا ابوبکر نامی شکسته حال و زمین گیر یافتند<sup>۴۵</sup>، او را روی تختی نهاده به پیش شاه بردند... ظاهراً شیعیان از قدیم در سبزوار نفوذ زیادی داشته و حکومت شیعی سربداران حتی در مقابل مغول تشکیل شد و ادامه یافت و علی بن مؤید آخرین فرمانروای این سلسله در نامه‌ای با احترام و تجلیل بسیار زیاد که برای محمد بن مکی یعنی شهید اول ارسال می‌کند از آن جناب برای پیشوایی دینی مردم سبزوار، دعوت می‌نماید...<sup>۴۶</sup>

ملای رومی در لابلای ابیاتی که سروده، بی‌شرمانه به طرفداری از خوارزمشاه جد مادری خود، به شیعیان سبزوار بد دهنی و فحاشی می‌نماید.

## تضعیف جایگاه امیر المؤمنین علیه السلام

و از اکاذیب مولوی... این است که در مثنوی گفته:

گفت پیغمبر علی را کای علی	شیر حقی پهلوانی پر دلی
لیک بر شیری مکن هم اعتماد	اندر آور سایه نخل امید...
اندر آ در سایه آن عاقلی	کش نتاند برد از ره ناقلی
پس تقرب جو بدو سوی اله	سر مپیچ از طاعت او هیچ گاه...

<sup>۴۴</sup>. گفته شده این خوارزمشاه جد مادری ملای رومی است.

<sup>۴۵</sup>. ابوبکری ضعیف، مریض و نزار که رهگذر بوده و در خرابه‌های سبزوار زمین گیر شده بود.

<sup>۴۶</sup>. آیت الله مدرسی، نقدی بر مثنوی ص ۱۶۵.

چون گرفتگی پیرهن تسلیم شو  
همچو موسی زیر حکم خضر رو  
صبر کن بر کار خضر ای بینفاق  
تا نگوید خضر رو هذا فراق...<sup>۴۷</sup>

... و این افترا مانند افترای است که مذکور شد از حکایت حضرت امیر علیه السلام به ابن ملجم<sup>۴۸</sup>.

☞ هرگز حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به اطاعت و پیروی پیری امر نفرموده بلکه همه امت را امر کرده ، که وی را اطاعت نمایند ، و احادیث در این باب در کتاب شیعه و سنی متواتر است<sup>۴۹</sup>.

☞ همه امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمورند که علی را پیر و مرشد خود دانند ، لیکن قبول نکردند و خود ادعای پیری و مرشدی نمودند . . . مراد این مرد از نقل آن در این مقام به جز اثبات خلافت ابی بکر و عمر چیزی نخواهد بود<sup>۵۰</sup>.

## اهانت به حضرت داود علیه السلام

ملای رومی از زبان حضرت داود علیه السلام می گوید :

چون در آمد عزم داودی بتنگ	که بسازد مسجد اقصی به سنگ
وحی کردش حق که ترک این بخوان	که ز دستت بر نیاید این مکان
نیست در تقدیر ما آن که تو این	مسجد اقصی بر آری ای گزین
گفت جرمم چیست ای دانای راز	که مرا گویی که مسجد را مساز

<sup>۴۷</sup> . مثنوی دفتر ۱ ص ۱۶۷ و ۱۶۸ . وصیت کردن رسول خدا ص مر علی ع را که ...

<sup>۴۸</sup> . خیراتیة ج ۲ تذکره بعضی عقاید قبیحه مولوی رومی ص ۴۸ .

<sup>۴۹</sup> . تحفة الأخیار ص ۳۴۰ .

<sup>۵۰</sup> . آیت الله مصلائی ، رساله در نقد مثنوی ص ۵۳۵

گفت بی جرمی؟ تو خون‌ها کرده‌ای  
 که ز آواز تو خلقی بی‌شمار  
 خون مظلومان به گردن برده‌ای  
 جان بدادند و شدند آن را شکار<sup>۵۱</sup>،<sup>۵۲</sup>  
 اگر کسی تنها یک نفر را به ناحق بکشد گناه او نابخشودنی است، چه رسد به آن‌چه  
 مثنوی بافته و گفته است:

گفت بی جرمی؟ تو خون‌ها کرده‌ای  
 خون مظلومان به گردن برده‌ای  
 به راستی خجالت آور است از مسلمانی که این را بگوید یا بشنود یا بازگو کند، این‌جا  
 هم دروغ بر پیغمبر خداست و هم دروغ بر خداوند<sup>۵۳</sup>.

در آیات باهرات قرآن مجید راجع به مقامات بلند حضرت داود علیه السلام تأمل کن تا امر بر تو  
 واضح شود، به عنوان نمونه چند آیه را که راجع به آن حضرت است می‌آوریم:  
 و شددنا ملکه و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب<sup>۵۴</sup>.  
 و لقد آتینا داود و سلیمان علماً<sup>۵۵</sup>.

<sup>۵۱</sup>. مثنوی دفتر ۴ ص ۶۵۵. قصه مسجد اقصی و ...

<sup>۵۲</sup>. هیچ خری باور نمی‌کند که از صدای خوش حضرت داود، کسی مرده باشد و بر فرض که چنین باشد، در مردن به صدای خوش  
 خونی ریخته نمی‌شود، و نیز حضرت داود علیه السلام را چه تقصیری است؟! ابله خواسته شیطنت خود را ماست مالی کند، دچار  
 حماقت شده. ابن عربی هم در فتوحات باب ۱۷۸ ج ۳ ص ۶۲۵ این افسانه را بافته است ولی ملای روم نعنای داغ آن را زیاد  
 کرده و مقتولین را مظلومین تعبیر نموده، این دو هم به حضرت داود علیه السلام و هم به خداوند عزوجل اهانت کرده‌اند و یکی از  
 مهم‌ترین اهداف آن‌ها تخریب روحیه جهاد در نظر مسلمانان بوده است تا زمینه قدرت گرفتن دشمنان مسلمین فراهم شود و البته  
 با بافتن این افسانه خواسته‌اند طعنه‌ای نیز بر عظمت مولای متقیان علی علیه السلام بزنند، والله متم نوره و لو کره الکافرون.

<sup>۵۳</sup>. آیت الله مدرسی، نقدی بر مثنوی ص ۴۱۹ و ۴۲۰.

<sup>۵۴</sup>. ص ۲۰: ملک و سلطنت داود را مستحکم نمودیم و به او حکمت و کلام روشن دادیم.

<sup>۵۵</sup>. نمل ۱۵: هر آینه به داود و سلیمان علم دادیم.

﴿ يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق ﴾<sup>۵۶</sup>.

﴿ واذكر عبدنا داود ذا الأيد ﴾<sup>۵۷</sup>.

## تحریف حدیث غدیر و معنای مولی

﴿ مولوی بینش درستی نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشت و برخی از آثار او از اندیشه‌های انحرافی سرچشمه گرفته است . و کلمه مولا را در روایت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ به معنای دوست می‌گیرد در حالی که در تفکر شیعی به معنای سرپرست و زعامت جامعه است . . . در اشعار خود ، ماجرای غدیر خُم را لوٹ کرده است<sup>۵۸</sup> .

می‌گوید :

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علیّ مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست	ابن عمّ من علی مولاى اوست
کیست مولا آنکه آزادت کند	بند رقییت ز پایت برگند <sup>۵۹</sup>

﴿ مخفی نماند که چون بعضی از قاصرین توهم کرده‌اند که این ابیات دلالت بر تشیع این مرد می‌کند ، اشاره می‌شود به عکس است ، بیانش این که . . . سنیان نتوانسته‌اند حدیث را منکر شوند ، اما در معنی حدیث خدشه کرده‌اند . . . غالب ایشان معنی دوست

<sup>۵۶</sup> . ص ۲۶ : ای داود ما تو را خلیفه خویش در زمین قرار دادیم ، پس در بین مردم به حق حکم کن .

<sup>۵۷</sup> . ص ۱۷ : بنده صاحب قدرت ما داود را به یاد آور .

<sup>۵۸</sup> . آیت الله نوری همدانی ، به گزارش حوزه نیوز ، پایگاه رسمی مرکز خبر حوزه‌های علمیه از سخنان پایانی درس خارج فقه ایشان

<sup>۵۹</sup> . مثنوی دفتر ۶ ص ۱۲۳۳ در بیان حدیث نبوی که من کنت مولا . . .



بسیار می‌کنند ، مولوی این معنی را گرفته ، مولی و دوست گفته ... ملاحظه کرده که این رسواست ، معنی آزادکننده هم کرده ، دیده این هم غلط است ، آزادی معنوی گرفته ، این معنی هم غلط است<sup>۶۰</sup> .

☞ به هر حال این گونه تأویلات از بزرگ‌ترین مصیبت‌هایی است که نتیجه آن تحریف حقایق و منحرف کردن کلمات پیامبر ﷺ از مسیر اصلی است و خداوند در قرآن می‌فرماید : و أما الذین فی قلوبہم زیغ فیتبعون ما تشاہبہ منہ ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله<sup>۶۱</sup> ، که مثنوی یکی از مصادیق بارز همین افراد است<sup>۶۲</sup> .

## اتحاد ادیان یا اعتقاد به لامذهبی

☞ باری بعد می‌گوید :

مدح‌ها شد جملگی آمیخته      کوزه‌ها در یک لگن در ریخته  
زان‌که خود ممدوح جز یک بیش نیست      کیش‌ها زین روی جز یک کیش نیست<sup>۶۳</sup>

... این بیت اشاره است به مذهب طایفه‌ای از صوفیه که همه مذاهب را حق می‌دانند<sup>۶۴</sup>

کہ الطریق إلی اللہ بحسب أنفاس الخلائق<sup>۶۵</sup> .

<sup>۶۰</sup> . آیت الله مصلائی ، نقدی بر مثنوی ص ۵۷۳ .

<sup>۶۱</sup> . آل عمران ۷ : و أما کسانی که در دل کجی دارند پس پیروی می‌کنند متشابهات از آیات را به جهت فتنه و از پی تأویل آن .

<sup>۶۲</sup> . آیت الله مدرسی ، نقدی بر مثنوی ص ۲۰۳ .

<sup>۶۳</sup> . مثنوی دفتر ۳ ص ۵۰۷ پیش رفتن دوقوی به امامت آن قوم غیبی + کلیات شمس رباعیات ش ۲۳۲ در مذهب عشق و عشق را

مذهب نیست + رباعیات ش ۶۱۱ تا مدرسه و مناره ویران نشود ...

<sup>۶۴</sup> . ابن عربی بافته و گفته : عقد الخلائق فی الإله عقایداً و أنا شہدت جمیع ما اعتقدوه . فتوحات ج ۵ باب ۳۳۵ ص ۲۵۵

<sup>۶۵</sup> . آیت الله مصلائی ، رساله‌ای در نقد مثنوی ص ۵۵۱ و ۵۵۲ .

## تحقیر معراج پیامبر ﷺ

﴿ برتری پیغمبر خاتم بر همه انبیاء از ضروریات دین است ، و آن چہ مسلّم و واضح است بلندترین مقام قرب حضرت ﷺ معراج او بوده است . . . بہ مقامی رسید کہ جبرئیل علیہ السلام از ہمراہی او در ماند <sup>۶۶</sup> .

ملای رومی باز می بافد و می گوید :

گفت پیغمبر کہ معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا . . . <sup>۶۷</sup>

﴿ این مضمون نہ با عقل سازش دارد ، نہ با نقل ، و حال آن کہ لازم می آید کہ احدی از انبیاء بر دیگری افضل نباشد ، و این خلاف ضروری ادیان و کتاب است کہ : تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض <sup>۶۸</sup> . مسلمانان پیغمبر علیہ السلام را افضل اولوالعزم می دانند بلکہ شیعه ، ائمہ اطہار علیہم السلام را ہم بر ایشان افضل می دانند <sup>۶۹</sup> .

## مولوی و بی غیرتی

﴿ شمس از ملای رومی شہادی التماس کرد ، ملا حرم خود را دست گرفته در میان آورد . . . گفت نازنین پسری می خواہم ، فی الحال فرزند خود سلطان ولد را پیش آورد ، بعد از آن قدری شراب طلب نمود کہ ذوقی کند ، ملای روم بیرون رفت و زن و پسر

<sup>۶۶</sup> . آیت اللہ مدرس ، نقدی بر مثنوی ص ۴۲۴ .

<sup>۶۷</sup> . مثنوی دفتر ۳ ص ۶۱۹ تفسیر خبر لاتفضلونی علی یونس بن متی

<sup>۶۸</sup> . بقرہ ۲۵۳ : آن پیامبران ، بعضی را بر بعضی برتری دادیم .

<sup>۶۹</sup> . آیت اللہ مصلائی ، رسالہ در نقد مثنوی ص ۵۵۵ .

خود را در پیش شمس تبریزی گذاشته ، سبویی برداشت کہ از محلّہ یہودیان از خمر پر کرده بر گردن خود بیاورد .

و شاید ہمجنس پسندی شمس و بی غیرتی ملای رومی سبب شد پسرش علاء الدین محمد ، شمس را بہ قتل رساند<sup>۷۰</sup> .

## ملا و نفی دعا

☞ دلیل دیگر بر بدی اعتقاد ملای رومی این ابیات مثنوی است :

کہ ہمی دوزند و گاہی می درند	ز اولیا اہل دعا خود دیگرند
کہ دہانشان بستہ باشد ، از دعا	قوم دیگر می شناسم ز اولیا
جستن دفع قضاشان شد حرام <sup>۷۱</sup>	از رضا کہ ہست رام آن کرام

... گفته کہ جماعتی از اولیاء را می شناسم کہ دهن از دعا بستہ اند و طلب دفع قضای الہی را حرام دانستہ اند ، و شک نیست در این کہ این مذهب بدعت است و مخالف مذهب شیعہ است ، زیرا کہ نزد شیعہ دعا از اعظم عبادات و طاعات است زیرا کہ حق تعالی در قرآن بدان امر فرمود : اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ<sup>۷۲</sup> گفته و احادیث مصطفی و مرتضی و ائمہ ہدی در فضل دعا بسیار است ، و پیغمبران دعا می کردہ اند و مطالب از خدا می خواستہ اند و حق تعالی در قرآن نقل دعای ایشان کردہ . بنابراین پس اولیای شیعہ

<sup>۷۰</sup> . برگرفته از تحفة الأخیار ص ۳۲۵ و ۳۲۶ .

<sup>۷۱</sup> . مثنوی دفتر ۳ ص ۴۹۶ قصہ اولیا کہ راضیند بہ احکام قضای الہی و ...

<sup>۷۲</sup> . غافر ۶۰ .

در هیچ حال ترک دعا نمی‌کنند ، و راضی به قضای خدا بودن ، منافاتی با دعا کردن ندارد ، بلکه دعا می‌کنند و طلب خیر و رفع شرّ از خدای خود می‌نمایند ، به شرط مصلحت ... ۷۳

### ملای رومی و تناسخ

☞ ملای رومی در مرض الموت می‌گفته که : از رفتن من غمناک مشوید که روح منصور بعد از صد و پنجاه سال ، به روح شیخ عطار<sup>۷۴</sup> تجلی کرده ، مرشد او شد . . . بر هیچ مؤمن پوشیده نیست که این کذب محض است و . . . منصور از ملاحظه و زنادقه بوده<sup>۷۵</sup> .

### مولوی و ملعون حلاج

بود أنا الحق در لب منصور نور      بود أنا الله در لب فرعون زور<sup>۷۶</sup>

<sup>۷۳</sup> . تحفة الأخیار ص ۳۳۴ و ۳۳۵ .

<sup>۷۴</sup> . مقدس اردبیلی رحمته : و عطار در کتاب جوهر الذات تعریف کرده و می‌گوید : تو هم مثل اوئی انا الحق بگو ، و در آن کتاب صریح دعوی خدایی کرده . . . و أيضاً شیعه و سنی نقل کرده‌اند که شیخ عطار در وقت کشته شدن با کافر تتار که به دستش گرفتار بود گفت : کلاه تتاری بر سر می‌گذاری و به این صورت خود را به من می‌نمایی و قصد قتل می‌کنی و گمان‌داری که من تو را نمی‌شناسم ، بکش که هزار جان من فدای شمشیر تو باد و این اعتقاد فاسد از نظم و نثرش نیز ظاهر است .

حديقة الشيعة ذكر امام ششم فصل ۲ در ذکر بعضی از فروع مذاهب صوفیه ص ۵۶۸ و ۵۷۱

شخصیت صوفی منحرف عطار نیشابوری باید جداگانه بررسی گردد ، جهت آشنایی مجمل به این مدارک مراجعه بفرمایید :

تحفة الأخیار ص ۱۶۴ ، ۱۷۲ ، ۱۹۴ ، ۲۰۹ ، ۲۵۱ + خیراتیہ ج ۲ ص ۴ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۹۲ ، ۱۳۹ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۶۹

و همچنین اگر به تذکرة الأولیاء عطار مراجعه کنی و اراجیف و مزخرفات بی‌شمار او را در آن کتاب ببینی ، به حقیقت حال این

شیخ صوفی سنی پی خواهی برد .

<sup>۷۵</sup> . تحفة الأخیار ص ۲۴۸

<sup>۷۶</sup> . مثنوی دفتر ۲ ص ۲۳۵ گمان بردن کاروانیان که مگر بهیمه صوفی رنجور است .

آن أنا منصور رحمت شد یقین و آن أنا فرعون لعنت شد ببین<sup>۷۷</sup>

نامش حسین بن منصور است و درباره مکان رشد و نمو و تولدش اختلاف است ، نیشابورخراسان ، مرو ، طالقان ، ری ، و کوهستان را به عنوان محل تولدش ذکر نموده‌اند . در کودکی و نوجوانی در مدارس حنبلی‌ها ، که سنّیان اهل حدیث سخت گیری بودند در جنوب غربی ایران آموزش دید . وی در اصول از احمد بن حنبل و در فروع از شافعی پیروی می‌نمود . اما به قول خودش : تاکنون که پنجاه سال دارم ، هیچ مذهبی اختیار نکردم . مردی افسون‌گر و شعبده باز بود که مَنَش و گفتار صوفیانه داشت ، ادعا می‌کرد که هر علمی را می‌داند در حالی که جاهل محض بود . . . در میان پیروان خود ادعای خدایی می‌کرد و معتقد به حلول بود . در برابر پادشاهان وانمود می‌کرد که شیعه است و در بین مخالفین شیعه خود را صوفی جلوه می‌داد و در این بین ادعا می‌کرد خدا در او حلول کرده و همانا او خداست . شهر به شهر می‌گشت . بعد از دستگیری او را به ابوالحسن علی بن عیسی سپردند ، بعد از این که علی بن عیسی با او مناظره کرد متوجه شد که او از قرآن و علوم قرآنی هیچ نمی‌داند و همچنین به فقه و حدیث و شعر و علوم عربی جاهل محض است . علی بن عیسی به او گفت : اگر طهارت و آنچه بر تو واجب است را می‌آموختی برایت بهتر بود از نامه‌هایی که خود نفهمیدی که در آن چه گفته‌ای . وای بر تو چه قدر به مردم می‌نویسی : صاحب نور شعشعانی که پرتو افشانی دارد بعد

<sup>۷۷</sup> . مثنوی دفتر ۲ ص ۳۴۰ ذکر قوم موسی ع و پشیمانی ایشان .

از پرتو افشانی فرود می آید . تو بسیار نیازمند ادب شدن هستی . سپس علی بن عیسی دستور داد او را هم در طرف شرقی در محل آسایشگاه نگهبانان و هم در طرف غربی آویزان نمایند . سپس دستور داد او را به دارالحکومه ببرند و در آنجا زندانیش کنند . . . در نامه هایش این چنین می نوشت : من بودم که قوم نوح را غرق و عاد و ثمود را هلاک نمودم . وقتی اخبار و افکار او منتشر و برملا شد و خلیفه صحیح بودن اخبار را فهمید دستور داد تا او را هزار تازیانه زده و دو دستش را ببرند ، بعد او را بسوزانند . این ماجرا در آخر سال ۳۰۹ و واقع شد<sup>۷۸</sup> .

## داستان پدر شیخ صدوق قده سیرهما

برادر شیخ صدوق رحمته می فرماید : پسر حلاج به شهر قم آمد و مکتوبی به خویشان اَبی الحسن<sup>۷۹</sup> نوشت . در آن مکتوب ایشان را و خود اَبی الحسن را به سوی اطاعت و انقیاد خود می طلبید و می گفت که : من فرستاده امام و وکیل اویم . وقتی که این مکتوب

<sup>۷۸</sup> . برگرفته از سفینه البحار حاج شیخ عباس قمی رحمه الله تعالی علیه ج ۲ ص ۳۱۱ و ۳۱۲ . و بررسی و نقد اندیشه شریعی ص ۲۴۵

<sup>۷۹</sup> . شیخ صدوق اَبوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رحمته عالم ، فقیه ، محدث جلیل بلکه از بزرگان فقهای مورد وثوق قم در زمان خود که دارای مقامات عالی و درجات رفیع می باشد . امام عسکری علیه السلام در نامه ای به او می نویسد : اوصیک یا شیخی و معتمدی و فقیهی یا اَبالحسن . . . ، شهید اول می فرماید : شیعیان به قدری به او اعتماد داشته اند که هرگاه نص معتبر نمی یافتند از رساله او فتاوا را می گرفتند . در سال ۳۲۹ وفات کرده و در جوار حضرت معصومه علیها السلام مدفون گردید . سه پسر به نام های محمد ( صدوق پسر ) ، حسین و حسن داشته که محمد و حسین دو فقیه ماهر و حسن عابدی زاهد بوده است . از او و فرزندش محمد به صدوقین یا ابنا بابویه تعبیر می نمایند و داستان فوق را فرزند فقیه دیگرش حسین نقل کرده است .

به دست پدرم افتاد، آن را پاره نمود و به کسی که او را آورده بود گفت که: چه چیز تو را به جهالت و نادانی واداشته؟ او گفت<sup>۸۰</sup> که: آن مرد ما را به سوی خود دعوت نموده چرا مکتوب او را پاره نمودی؟... آن گاه از گفته او خندیدند و بر او استهزا کردند<sup>۸۱</sup>، بعد از آن پدرم برخاست با جماعتی از اصحاب و غلامان خود به دکان خود رفت، وقتی که داخل خانه‌ای شد که دکانش در آن جا بود، همه کسانی که در آن جا بودند به پدرم تواضع کرده، از جا برخاستند مگر مردی که در جای خود نشسته برای پدرم برنخاست و پدرم هم او را نشناخت.

وقتی که نشست و دوات و دفتر حساب خود را درآورد، چنان که تجّار دأب ایشان این است، آن گاه به بعضی حضّار متوجه گردید، و پرسید که: این مرد کیست؟ او از احوالش به پدرم خبر داد و این سؤال و جواب را آن مرد شنیده به پدرم متوجّه گردید و گفت که: مرا از دیگران می‌پرسی و حال من در این جا حضور دارم؟ پدرم گفت که: ای مرد، تو را بزرگ داشتم و تعظیم نمودم، از این جهت از خود تو احوال تو را نپرسیدم. او گفت که: رقعۀ مرا پاره می‌کنی در حالی که من تماشا می‌کنم؟ پدرم گفت که: صاحب رقعۀ تویی؟ ناگاه بعد از آن به غلام خود امر نمود که از پای و گردن وی

<sup>۸۰</sup> . از اقوام شیخ صدوق و ممکن است ضمیر عبارت موجود در روایت به شیخ صدوق بازگردد .

<sup>۸۱</sup> . یعنی در ابتدا حلاج، نامه را به خویشان ابن بابویه داده و یکی از آن‌ها نامه را به ابن بابویه رسانده و آورنده نامه ربطی به حلاج نداشته است و گرنه او هم مزه آوردنگی و پس گردنی را می‌چشید و بلکه از عبارت او که نتیجه‌اش خندیدن همه شد معلوم می‌شود که خود او و جمع حاضر در آن جا با ابن بابویه هم عقیده بوده‌اند .

بگیر<sup>۸۲</sup> آن گاه آن دشمن خدا و رسول از خانه بیرون رفت ، در حالی که شیخ صدوق به او می گفت : ادعای معجزه می کنی ؟ لعنت خدا بر تو باد !!!... ، غلام از پشت گردنش گرفته بیرونش کرد<sup>۸۳</sup> . بعد از آن او را دیگر در شهر قم ندیدیم<sup>۸۴</sup> .

### داستان اباسهل نوبختی رحمته

... وقتی که خدای تعالی خواست که امر حلاج را آشکار نموده و او را رسوا و خوار گرداند ، به ذهن حلاج چنین گذشت که : اباسهل<sup>۸۵</sup> هم مانند دیگران کلک او را می خورد و به حيله وی فریفته می شود ، نامه ای فرستاد و او را به اطاعت خود دعوت نمود و چنین گمان نمود که او در این امر مانند دیگران جاهل و نادان است . . . و حيله و تدبیر خود را به آرامی به ابوسهل إلقا می کرد زیرا ابوسهل در نزد مردم بلند مرتبه ، و در میان ایشان

<sup>۸۲</sup> . عبارت روایت این است : یا غلام برجله و قفاه . گرفتن پا و گردن یک مرد کامل ، توسط غلام ، قابل تصور نیست و این گونه به ذهن می رسد که ، این فقره ترجمه مناسب نشده است معنای صحیح عبارت همان اصطلاح عوامانه و عرفی خودمان می باشد که : ای غلام با آوردنگی و پس گردنی بیندازش بیرون . البته عده ای گفته اند که پاهای حلاج را گرفتند ، او را روی زمین کشیده و سپس با پس گردنی او را بیرون کرده اند !

<sup>۸۳</sup> . غلام او را با پس گردنی از خانه بیرون کرد .

<sup>۸۴</sup> . مهدی موعود ج ۱ ص ۵۲۲ و ۵۲۳ ، بحارالانوار ج ۵۱ ص ۳۷۰ و ۳۷۱ .

<sup>۸۵</sup> . اباسهل اسماعیل بن علی نوبختی رحمته یکی از خاندان نوبختی است و نوبخت از اجداد این خانواده است . اسماعیل از وجوه و بزرگان متکلمین شیعه در بغداد و دارای جلالت در دین و دنیا بوده و هنگام وفات امام عسکری علیه السلام حاضر و در آنجا امام زمان علیه السلام را دیده است . از او پرسیدند ، چرا تو به جای حسین بن روح به سفارت خاصه انتخاب نشدی ؟ گفت : امام أعلم به آنچه اختیار کرده می باشد . وظیفه من روبرو شدن با دشمنان و مناظره با آنان است ، اسماعیل نوبختی کتب فراوانی نوشته و با حلاج احتجاجی نموده که سبب رسوایی و خواری حلاج گردیده است .

برگرفته از الکنی والألقاب للمحدث التمیّی ره ج ۱ ص ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۵۴ . الأنساب للسمعانی ۵ ص ۵۲۹ ، رجال النجاشی ۶۳ ت / ۱۴۸



به علم و ادب و دانشمندی معروف بود ، در نامه‌هایش به او می‌نوشت : من وکیل صاحب الزمان هستم ، . . . و مأمور شده‌ام که به تو نامه بنویسم و برای تقویت روح و برطرف شدن شک از تو ، هر چه در یاری خود می‌خواهی ظاهر کنم تا به من مطمئن شوی .

أبوسهل پاسخ او را این‌گونه داد : مطلبی جزئی از تو می‌خواهم که در برابر کراماتی که از تو ظاهر شده سهل و آسان‌تر است . من کنیزان را دوست دارم و به آنان تمایل دارم و چند کنیز دارم که وقتی به طرف آنان می‌روم موهای سفید محاسنم مرا از آنان دور می‌نماید لذا باید هر هفته آنان را رنگ نمایم و برای پنهان کردن سفیدی محاسن از آنان مشقت شدیدی را تحمل نمایم تا آنان خبردار نشده و پیری من ظاهر نشود و نزدیکی به دوری و وصال به هجران مبدل نگردد . از تو می‌خواهم مرا از رنگ کردن بی‌نیاز و از دردسر آن کفایت کنی و ریشم را سیاه نمایی . در این صورت مطیع تو می‌گردم و به طرف تو می‌آیم و از اعتقاد تو پیروی می‌کنم و دیگران را به مذهب تو دعوت می‌نمایم علاوه براین که با سیاه کردن ریشم به تو بصیرت پیدا می‌کنم و تو یاور به دست می‌آوری . وقتی که حلاج این را شنید فهمید که نامه نگارش به اَبی‌سهل اشتباه بوده و این که مذهب و اعتقادش را به او معرفی نموده ، نادانی کرده است . بنابراین دیگر جواب او را نداد و رسولی به سویش نفرستاد . بعد از آن أبوسهل نوبختی رحمته الله علیه ، حسین بن منصور حلاج را بین مردم تبدیل به جُک و لطیفه نمود و با نقل داستان او ، همه را

می خندانید ، پیش کوچک و بزرگ انحراف او را آشکار می کرد تا این که حلاج رسوا شد و همه از او متنفر و بیزار شدند<sup>۸۶</sup>.

### دیدگاه برخی از علما درباره منصور حلاج

☞ روشن تر بگوییم ، امروز روزی نیست که . . . و یا این که کارهای نادرست حسین بن منصور حلاج را بشنود و بر آن لبخند نزند ، از آن جمله شیخ عطار در کتاب تذکرة الاولیاء نقل می کند که حسین بن منصور حلاج دلقی داشت که بیست سال از بدنش بیرون نیاورده بود ( خدا می داند که چگونه کثافت را از خود دور می کرد و غسل های لازم را انجام می داده است ) روزی به زور از بدنش بیرون آوردند دیدند که شپش زده یکی از آنها را وزن کردند نیم دانک وزن داشت ! . . . باز در همان صفحه نقل می کند که حسین بن منصور حلاج ، یک سال در مقابل کعبه در آفتاب ایستاد تا روغن از اعضای او بر سنگ می ریخت !<sup>۸۷</sup>

☞ حسین بن منصور حلاج ، رسوایی را از بایزید هم گذرانیده ، کفر و الحاد خود را بی آن که پلاس پوشاند ظاهر گردانید و تویع بر لعن او بیرون آمد<sup>۸۸</sup> و از جمله

<sup>۸۶</sup> . بحارالانوار ج ۵۱ ص ۳۶۹ و ۳۷۰

<sup>۸۷</sup> . آیت الله مکارم شیرازی ، جلوه حق ص ۸۳ و ۸۴

<sup>۸۸</sup> . عده ای در زمان غیبت صغری پیدا شدند و قائل به مقاله حسین بن منصور حلاج بودند اتباعی پیدا کردند تویعی از ناحیه مقدسه به لعن ایشان بر دست ابوالقاسم حسین بن روح صادر شد ، صدور این تویع هنگام ظهور شلمغانی و فتنه او بود ، در آن تویع ابتداء به نام شلمغانی شده و چهار نفر دیگر را نیز نام برده و باقی را به کلمه و غیرهم عطف فرموده و آنان که در آن وقت بودند یا متقارب آن عصر بودند اشخاصی را که از و غیرهم منظور بوده فهمیده اند و از آن جمله است حسین بن منصور حلاج

کسانی که فتوا به قتل او نوشته‌اند یکی حسین بن روح است<sup>۸۹</sup> که از وکلای حضرت صاحب الامر علیه السلام است . . .<sup>۹۰</sup>

و شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است که : جمعی دعوی نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام کردند به دروغ و رسوا شدند . . . بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود . . . و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاجات نقل کرده است که : فرمان حضرت صاحب الامر علیه السلام ظاهر شد بر دست حسین بن روح به لعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود . ای عزیز . . . اگر به دیده انصاف نظر کنی ، و به فکر صحیح تأمل نمایی به این قلیلی که برای

که کشتن او با کشتن شلمغانی هم زمان بود ، حلاج در سنه ۳۰۹ کشته شد و شلمغانی در سنه ۳۱۳ . . . آنان که مخاطب به تویح بودند چون منظور از کلمه و غیرهم را فهمیدند لهذا بدون تأمل حلاج را هم یکی از آنها شمرده‌اند پس بی‌خردان نگویند که نام حلاج را بالخصوص نبرده و حق هم ندارند بگویند او داخل غیرهم نیست زیرا که آنان بیگانه‌اند مخاطب به تویح نیستند فهم مخاطب در هر خطاب معتبر است نه فهم بیگانه و لذا است که علماء حسین بن منصور را جزء ملعونین به تویح ذکر می‌کنند . علامه حلی در خلاصه او را چنین ذکر کرده و همچنین بسیاری از کتب رجالیه که من دیده‌ام و همچنین از متأخرین صاحب روضات چنین گوید در نقل عبارت شیخ طوسی که گفته و منهم الحسین بن منصور یعنی و من الکذابین الملعونین علی لسان اهل البيت لادعائهم الرؤیة و البایة هو الحسین بن منصور الحلاج . . . شیخ جلیل احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی در کتاب احتجاج بعد از ذکر شریعی و احمد بن هلال کرخی چنین فرموده و کذا کان ابو طاهر محمد بن علی بن بلال و الحسین بن منصور الحلاج و . . . البدعة و التحرف ، استشهد به اخبار بر طعن تصوف ، قسم دوم از اخبار ش ۳ ص ۱۲۸ تا ۱۳۰

<sup>۸۹</sup> . در حدیث أم کلثوم دختر نایب دوم امام زمان علیه السلام ( بحارالانوار ج ۵۱ ص ۳۷۱ تا ۳۷۳ ) ، أبو القاسم حسین بن روح سلام الله علیه نایب سوم امام عصر علیه السلام درباره ابن ابی‌العزافر ملعون می‌فرماید : . . . و یعدو إلی قول الحلاج لعنه الله . علاوه بر این که ایشان ، حسین بن منصور حلاج را مورد لعنت قرار می‌دهد ، یکی از علت‌های لعن ابن ابی‌العزافر توسط امام عصر ارواحنا فداء را اعتقاد به آنچه حلاج معتقد است بیان می‌فرماید . بزرگان دیگری نیز ، در زمان غیبت صغری ، حلاج را از لعن خود بی‌نصیب نکرده‌اند ، مانند : صدوق پدر رحمته که در صفحات قبل ذکر شد .

<sup>۹۰</sup> . علامه مقدس اردبیلی رحمته ، حدیقة الشیعة ذکر امام ششم ص ۵۶۱ . خیراتیه ج ۲ ص ۴۵۸

تو ذکر کرده‌ام بر تو ظاهر می‌شود، و این گروه پیوسته مخالف ائمه تو صلوات الله علیهم بوده‌اند و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که در اعصار ایشان و قریب به اعصار ایشان بوده‌اند و بر احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته‌اند، دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است، از ایشان بیزاری اظهار نموده، حکم به کفر و الحاد ایشان کرده‌اند اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک می‌نمایی و راه ضلالت این گروه را اختیار می‌کنی، گناه تو را بر دیگری نخواهند نوشت...<sup>۹۱</sup>

☞ الشیخ حسن بن علی بن عبدالعالی الکرکی رحمته: ... و از بزرگان این گروه گمراه و گمراه کننده حسین بن منصور حلاج و ابویزید بسطامی است. و پدرم داستان‌های فراوانی در نکوهش این دو، از علمای مورد وثوق شیعه، در کتابش مطاعن مجرمیه نقل نموده است.<sup>۹۲</sup>

☞ میرزای قمی رحمته: ... هر چند آن جماعتی که کفر و زندقه آن‌ها ظاهر است و جماعت صوفیه معتقد ایشان هستند بسیارند مثل حسین منصور حلاج و ابویزید بسطامی و غیرهما و ما در این جا اکتفا می‌کنیم به ذکر حال محیی‌الدین [ابن] عربی از متأخرین ایشان که مؤسس اساس وحدت وجود و وحدت موجود است...<sup>۹۳</sup>

☞ امام خمینی نیز حسین بن منصور حلاج را شخصی جاهل و بی‌معرفت در توحید

<sup>۹۱</sup> . علامه مجلسی رحمته، عین الحیات ج ۲ ص ۴۶۳ تا ۴۶۵

<sup>۹۲</sup> . رساله الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه فصل ثالث ص ۱۷۸ به نقل از خلاصه

<sup>۹۳</sup> . سه رساله در نقد عرفان ص ۲۰۳

معرفی نموده است<sup>۹۴</sup>.

تذکر: حلاج و انحرافات او، باید به صورت مستقل بررسی گردد و این مختصر بیش از این گنجایش پرداختن به شخصیت فاسد او را ندارد.

ادامه مطلب در پیام دین حضرت ابوطالب ج ۳

## منابع ج ۱ تا ۴

- استفتانات جدید آیت الله مکارم شیرازی ج ۱ چاپ سوم ۱۳۸۶ ناشر: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- استفتانات خصوصی کتبی توسط مؤلفین نشریه پیام دین.

و در عمل و نماز و دعا و غیره یاد کرد، شکی نیست که همان داخل این است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وَقَدْ قَالَ لَهُمْ لِمَا سَمِعْتُمْ مِنْهُ لِمَا سَمِعْتُمْ مِنْهُ لِمَا سَمِعْتُمْ مِنْهُ لِمَا سَمِعْتُمْ مِنْهُ» یعنی آنچه از او شنیدید همان است که از او شنیدید. در این باره روایات متعددی در کتب معتبره آمده است. همچنین در کتاب «توضیح در بیان معنی حدیث» اثر آیت الله العظمی خراسانی علیه السلام آمده است: «این حدیث در کتب معتبره آمده است و معنی آن این است که هر چه از امام شنیدید همان است که از او شنیدید.»

در این باره روایات متعددی در کتب معتبره آمده است. همچنین در کتاب «توضیح در بیان معنی حدیث» اثر آیت الله العظمی خراسانی علیه السلام آمده است: «این حدیث در کتب معتبره آمده است و معنی آن این است که هر چه از امام شنیدید همان است که از او شنیدید.»

در این باره روایات متعددی در کتب معتبره آمده است. همچنین در کتاب «توضیح در بیان معنی حدیث» اثر آیت الله العظمی خراسانی علیه السلام آمده است: «این حدیث در کتب معتبره آمده است و معنی آن این است که هر چه از امام شنیدید همان است که از او شنیدید.»

در این باره روایات متعددی در کتب معتبره آمده است. همچنین در کتاب «توضیح در بیان معنی حدیث» اثر آیت الله العظمی خراسانی علیه السلام آمده است: «این حدیث در کتب معتبره آمده است و معنی آن این است که هر چه از امام شنیدید همان است که از او شنیدید.»

و خلاصه آنکه در این حدیث به وظیفه هر یک از ما نسبت به امام و به دیگران اشاره شده است. این حدیث در کتب معتبره آمده است و معنی آن این است که هر چه از امام شنیدید همان است که از او شنیدید.

در این باره روایات متعددی در کتب معتبره آمده است. همچنین در کتاب «توضیح در بیان معنی حدیث» اثر آیت الله العظمی خراسانی علیه السلام آمده است: «این حدیث در کتب معتبره آمده است و معنی آن این است که هر چه از امام شنیدید همان است که از او شنیدید.»

در این باره روایات متعددی در کتب معتبره آمده است. همچنین در کتاب «توضیح در بیان معنی حدیث» اثر آیت الله العظمی خراسانی علیه السلام آمده است: «این حدیث در کتب معتبره آمده است و معنی آن این است که هر چه از امام شنیدید همان است که از او شنیدید.»

در این باره روایات متعددی در کتب معتبره آمده است. همچنین در کتاب «توضیح در بیان معنی حدیث» اثر آیت الله العظمی خراسانی علیه السلام آمده است: «این حدیث در کتب معتبره آمده است و معنی آن این است که هر چه از امام شنیدید همان است که از او شنیدید.»

لازم به ذکر است: از تمامی عزیزانی که در گردآوری مجموعه پیام دین تاکنون همکاری نموده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم،

- به خصوص برادر ارجمند و گرامی جناب حجة الاسلام محمد قاضی زید عزه الشریف.
- الشعائر الحسينیه چاپ چهارم ۱۳۸۵ دارالصدیقه الشهیده علیها السلام.
- اشک حسینی سرمایه شیعه
- اصول کافی ثقة الاسلام کلینی رحمه الله ج ۱ چاپ اول ۱۴۱۸ هـ. ق ناشر دارالاسوة للطباعة و النشر ایران.
- آمالی شیخ مفید رحمه الله ۱۴۰۳ هـ. ق المطبعة الاسلامية.
- امالی شیخ صدوق رحمه الله چاپ سوم ۱۳۸۷ انتشارات تهذیب.
- امام حسین علیه السلام تجلی حقیقت چاپ اول تابستان ۱۳۸۱ انتشارات مجبان الحسين علیهم السلام.
- الخصاص الحسينیه
- الملهوف علی قتلی الطفوف سید بن طاووس رحمه الله چاپ اول ۱۴۱۴ هـ. ق ناشر: دارالاسوة للطباعة و النشر.

- بحار الانوار ج ۱ و ۲ علامہ مجلسی رحمۃ اللہ علیہ چاپ چہارم بہار ۱۳۶۲ ہ۔ ش ناشر: کتاب فروشی اسلامیہ
- بحار الانوار ج ۴۳
- بحار الانوار علامہ مجلسی رحمۃ اللہ علیہ ج ۴۴ و ۴۵ چاپ دوم ۱۳۶۹ ناشر: کتاب فروشی اسلامیہ .
- بحار الانوار علامہ مجلسی رحمۃ اللہ علیہ ج ۶۰ و ۷۷ و ۸۱ و ۷۲ و ۱۰۱ چاپ سوم سال ۱۳۷۲ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ ناشر: کتاب فروشی اسلامیہ .
- بحار الانوار علامہ مجلسی رحمۃ اللہ علیہ ج ۹۳ چاپ سوم ۱۳۷۴ انتشارات کتابچی .
- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی محمد تقی جعفری چاپخانہ حیدری ۱۳۵۳ .
- جامع المسائل ج ۱ چاپ ۱۱ مطبوعاتی امیر .
- چراغ صاعقہ ، گزینش علی انسانی
- چشم اندازی بہ تحریفات عاشورا
- در آستانہ مصیبت عظمی شہادت صدیقہ کبری علیہ السلام اقتباس از بیانات آیت اللہ وحید خراسانی چاپ چہاردم ۱۴۳۰ ق ۱۳۸۷ ش چاپ نگارش ناشر: مدرسۃ الإمام باقر العلوم علیہ السلام .
- در سوگ فقیہ وارستہ مدافع راستین اہل بیت علیہم السلام آیت اللہ العظمی شیخ میرزا جواد تبریزی .
- در کربلا چہ گذشت
- روح مجرد سید محمد حسین حسینی طہرانی چاپ ششم ۱۴۲۱ ہ۔ ق ناشر انتشارات طباطبائی مشہد .
- روز نامہ قدس ۱۰ / ۲ / ۱۳۸۳ شمارہ ۴۶۸۱ .
- زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشہور بہ مولوی بدیع افلزمان فروزانفر چاپ چہارم ۱۳۶۱ .
- سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی چاپ دوم ۱۳۷۸ .
- سوگنامہ آل محمد صلی اللہ علیہ و آلہ محمد محمدی اشتہاردی چاپ پانزدہم ۱۳۷۹ .
- سوگنامہ عاشورا یوسف علی یوسفی چاپ دوم پاییز ۱۳۸۰ انتشارات نصایح .
- سیرہ عالمانہ و پنڈہای حکیمانہ استاد الفقہاء و المجتہدین میرزا جواد تبریزی رحمۃ اللہ علیہ (فارسی) چاپ اول ۱۴۳۳ ق ۱۳۹۰ ش چاپخانہ وفا ، دارالصدیقۃ الشہیدۃ .
- سیرۃ الفقیہ المقدس آیۃ اللہ المیرزا جواد التبریزی رحمۃ اللہ علیہ (عربی) چاپ اول ۱۴۳۰ ق ۱۳۸۸ ش چاپخانہ نینوا دار الصدیقۃ الشہیدۃ .
- شرح تحلیلی أعلام مثنوی میر جلال ابراہیمی چاپ اول ۱۳۷۹ .
- شرح مثنوی ملاہادی سبزواری ۳ جلدی ، ناشر سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد ، تاریخ نشر ۱۳۷۴ مکان چاپ ارشاد

اسلامی تہران .

• شکوہ فقہت ، یادنامہ مرحوم آیت اللہ حاج آقا حسین بروجردی ، چاپ اول ۱۳۷۹ ش مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزہ علمیہ قم .

• صراط النجاة آیات عظام خوبی و تبریزی ج ۲ چاپ دوم ۱۴۲۶ هـ . ق ناشر مدین .

• غرر الحکم

• فاطمہ و فاطمیہ آیت اللہ فاضل لنکرانی چاپ سوم ۱۳۸۷ چاپ اعتماد ، ناشر : مرکز فقہی ائمہ اطہار علیہم السلام .

• فرهنگ سبا محمد بهشتی ۱۳۷۱ .

• فرهنگ عمید حسن عمید چاپ بیست و ہشت ۱۳۸۶ مؤسسہ انتشارات امیر کبیر .

• فلسفہ عزاداری در اسلام .

• کامل الزیارات اَبی القاسم جعفر بن محمد . . . بن قولویہ القمی رحمۃ اللہ علیہ چاپ اول زمستان ۱۳۷۵ ناشر نشر صدوق .

• کشف الإشتباہ در کجروی اصحاب خانقاہ ، علامہ حاج شیخ ذبیح اللہ محلاتی رحمۃ اللہ علیہ چاپ اول ۱۳۸۹ ناشر نسیم ظہور .

• لنالی الاخبار ج ۲

• متن وصیت نامہ حضرت آیت اللہ العظمی آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ ، چاپ طوفان دیمہ ۱۳۷۲ ش ، خط امیرخانی

• مرآة الرشاد چاپ ششم ۱۴۲۰ هـ . ق ناشر : مولود کعبہ .

• مستدرک الوسائل ج ۱۰ چاپ اول ۱۴۰۷ هـ . ق مؤسسۃ آل البیت علیہم السلام لاحیاء التراث قم .

• مصباح المتہجد و سلاح المتعبّد شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ

• معالی السبطين

• مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی زیارت عاشوراء معروفہ چاپ ششم زمستان ۱۳۷۹ ناشر : انتشارات ام ایہا .

• منتهی الامال ج ۱ حاج شیخ عباس قمی رحمۃ اللہ علیہ



## فهرست

- |    |   |    |  |
|----|---|----|--|
| ۱۳ | • تضعیف جایگاه امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>  | ۱  | • داستان آیت الله بروجردی                          |
| ۱۴ | • اهانت به حضرت داود                                    | ۲  | • مساجد و اهل آن                                   |
| ۱۶ | • تحریف حدیث غدیر و معنای مولی                          | ۳  | • مولوی و تحقیر عقل و استدلال                      |
| ۱۷ | • اتحاد ادیان یا اعتقاد به لامذهبی                      | ۵  | • مولوی و سقوط تکلیف                               |
| ۱۸ | • تحقیر معراج پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> | ۶  | • حکایت جعلی موسی و شبان                           |
| ۱۸ | • مولوی و بی غیرتی                                      | ۷  | • چاوش یا چاکر خواندن انبیاء الهی                  |
| ۱۹ | • ملا و نفی دعا   | ۸  | • شیطان پرستی                                      |
| ۲۰ | • ملای رومی و تناسخ                                     | ۸  | • وضو به روش سنّی                                  |
| ۲۰ | • مولوی و ملعون حلاج                                    | ۸  | • اعتقاد به وحدت وجود                              |
| ۲۲ | • داستان پدر شیخ صدوق                                   | ۱۰ | • علت درهم و برهم بودن مطالب مثنوی                 |
| ۲۴ | • داستان آبسهل نوبختی <small>رحمته</small>              | ۱۱ | • اهانت به زائر حسینی                              |
| ۲۶ | • دیدگاه برخی از علما درباره منصور حلاج                 | ۱۲ | • اهانت به حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> |
|    |   | ۱۲ | • توهین به شیعیان سبزوار                           |

## نشریه پیام دین

مدیر مسئول : علی صادقی موحد

موضوع : اشک جلد چهارم

صاحب امتیاز : احمد سعید کریمی

تاریخ تألیف : تیرماه ۱۳۸۵

طرح جلد : علی اصغر حقانی

بازبینی : خرداد ۱۳۹۹